ریشه های اساسی ثابتها و ارتباط آنها با متغیرها

جعفری، محمدتقی

انسان در ارتباط با خدا-انسان در این ارتباط هم‏ در دو قلمرو قرار می‏گیرد:1-انسان«چنانکه هست»در ارتباط با خدا.2-انسان«چنانکه باید»در ارتباط با خدا.

اما قلمرو اول که عبارت است از«انسان چنانکه‏ هست،در ارتباط با خدا»دارای اصول ثابتی است.از آن‏ جمله:1-خداوند سبحان،هیچ نیازی به آفریدن انسان‏ نداشته است،زیرا آن ذات اقدس،دارای کمال‏ بی‏نهایت است و هیچ نقصی در او تصور نمی‏شود که با آفریدن مخلوقات بخواهد آن را برطرف کند.بنابراین‏ انسان موجودی است ناشی از فیض و عنایت ربانی،که‏ حکمت عالیه خداوندی آن را در مجرای قوانین معین‏ به وجود آورده و برای وصول به یک هدف عالی او را به‏ تکاپو انداخته است.2-خداوند متعال انسان را در بهترین وضع خلقت آفریده است و برای او استعدادها و قوای گوناگونی عنایت فرموده است.

3-انسان با اشتیاق به کمالی که در نهاد اوست،اگر تخدیر نشود و اگر به وسیلهء عوامل جبری یا خواسته‏های حیوانی خود،از حرکت باز نایستد،این‏ اشتیاق او را تا لقای خداوندی تحریک می‏کند.

4-انسان با قطع نظر از خدا که خالق اوست، روشنایی دنیا را از دست می‏دهد،زیرا انسان موجودی‏ است دارای روحیه‏ای اشراف طلب،او می‏خواهد«من» خود را بر عرصهء هستی بگستراند و این گسترش بدون‏ قرار گرفتن در جاذبهء خداوندی و بدون قرار گرفتن‏ در معرض تابش فروغ الهی،امکان‏پذیر نمی‏باشد.به‏ همین جهت انسان دارای آن نهادی است که‏ با قطع رابطه با خدا،خود را از اشراف بر هستی و فروغ‏ الهی محروم می‏کند و در نتیجه دنیا برای او تاریک‏ می‏شود.این مطلب را یکی از صاحبنظران بزرگ دوران‏ما چنین می‏گوید:«زمانی در اسکندریه یک رشته‏ الهیات به وسیلهء حکمای آن زمان به وجود آمد.(12)پس از مدتی علم گرایی افراطی رواج پیدا کرد.بدین ترتیب‏ بار دیگر دنیا وضوح و روشنایی خود را از دست داد،زیرا پروفسورها خواستند بر پیامبران پیشی بگیرند»!!

5-انسان در هر شرایط ذهنی که باشد،بویژه در حالات اضطراری،سخت به خدا متوجه است و این یک‏ حقیقت روحی است که هر کسی در عمر خود کم و بیش آن را مشاهده کرده است.

6-انسان از سه راه می‏تواند رهسپار کوی خداوندی‏ شود:

اول-فطرت پاکی که خداوند در نهاد او قرار داده‏ است.دوم-دریافت نظم و قانونمندی انسان و جهان‏ که همهء علوم آن را تأیید می‏کنند.سوم-زیباییها و شکوه خیره‏کننده‏ای که هر عاقلی می‏تواند آن را دریابد.

انسان چنانکه باید در ارتباط با خدا-انسان در این ارتباط محکوم به احکام ثابتی است که هرگز دگرگون نمی‏شود.از آن جمله:

1-لزوم تحصیل اعتقاد به وجود خداوند و وحدانیت‏ او و همچنین اعتقاد به همهء صفات کمالیهء آن ذات‏ اقدس.این اعتقاد که اصل همهء اعتقادات الهی است‏ مستلزم اهمیت دادن به این مسأله است که همهء سرنوشت انسان از لحظه‏ای که قدم به هستی‏ گذاشته تا ابد،در دست خداست و او نمی‏تواند حتی‏ یک حرکت ناچیز در برابر مشیت و حکمت تغییرناپذیر خداوند انجام بدهد.انسان با درک حساسیت این‏ حقیقت است که از کمترین انحراف تا بزرگترین‏ جنایتها اجتناب می‏نماید،زیرا می‏داند در حکومتی‏که دربارهء همهء حرکات و سکنات بشری صورت خواهد داد،اوست شاهد،اوست حاکم و اوست عادل.

2-لزوم اعتقاد به ضرورت بعثت انبیا-علیهم‏ السلام-که عقل سالم و وجدان بشری حکم به آن‏ می‏کند؛زیرا او با کمال وضوح می‏بیند هر اندازه‏ که آدمی در کشف سطوح طبیعت و ابعاد و استعدادهای خویش پیش می‏رود و هر اندازه که در بهره‏ برداری از این همه معلومات بیکران که در دو قلمرو طبیعت و انسان به دست آورده است چیره‏دستی‏ می‏کند، با این حال هر چه پیش می‏رود به مشکلات زندگی او افزوده می‏شود،تا آنجا که با تمام صراحت به پوچی‏ زندگی می‏رسد و به هر دری که می‏زند جز صدای یأس‏ و نومیدی از آن به گوشش نمی‏رسد.در اینجا بسیار مناسب است متوجه این نکته شویم که بشر هر مکتبی را که برای حل مشکلات خود به وجود می‏آورد،اگرچه‏ یک مقدار روشناییهایی را پیش پای خود می‏گسترد،ولی تاریکیهایی را که به همراه همین‏ روشناییها در پیرامون او سایه افکن می‏شود،نمی‏تواند برطرف کند.

3-اعتقاد جزمی به روز معاد و مسؤولیت در برابر اعمالی که انجام داده،و بروز اعمال او به شکل‏ خوشایند یا ناخوشایند که پاداش یا مجازات و کیفر نامیده می‏شود.روشن‏ترین استدلال برای این اصل‏ ثابت به اضافهء حکم فطری بدیهی‏ای که در نهاد همهء انسانهای آلوده نشده به تخیلات و هوا و هوسهای‏ ویرانگر درون،آن عده اصول و قواعد ارزشی است که به‏ طور ملموس یا ناملموس در فرهنگ عام بشری دربارهء انسانها می‏جوشد،مانند خدمت به نوع و تعاون و تساوی در برابر قوانین و کرامت و شرف ذاتی انسان و احساس تکلیف،بالاتر از سوداگریهای رایج که با هیچ‏ مغالطه‏بازی و سفسطه‏گرایی نمی‏توان آنها را از فرهنگ‏ عام بشری محو و نابود ساخت.این اصول و قواعد با کمال صراحت لزوم ابدیت را اثبات می‏کند زیرا:

روزگار و چرخ و انجم،سر به سر بازیستی‏ گرنه این روز دراز دهر را فرداستی

4-ادامه زعامت و ولایت کبری که در اصطلاح علم‏ کلام آن را امامت و خلافت نیز می‏گویند.این منصب‏ دامنهء نبوت(پیامبری انبیاء عظام)است که بشر را به‏ مسیر«حیات معقول»هدایت نموده و از سرگردانی‏ در بروز حوادث جدید و مستمر تاریخ نجات می‏دهد.

5-عدالت مطلقهء خداوندی که تحت الشعاع‏ اهواء و نیازها واقع نمی‏شود.درست‏ است که در مبحث شماره یک از اعتقادات همهء صفات خداوندی به عنوان مهمترین‏ موضوعات اعتقادی مطرح شده است،با این حال به‏ جهت اهمیت فوق‏العادهء این صفت کمالی(عدالت)که‏ در همهء معارف بشری دربارهء نظم جهان هستی و انسان و سرنوشت او مطرح می‏شود،مجبور می‏شویم این‏ صفت را به طور اختصاصی نیز بیاوریم.دلیل بسیار بدیهی این اصل اعتقادی،عبارت است از اینکه ظلم از کسی صادر می‏شود که نیازمند است و می‏خواهد برای‏ برطرف ساختن نیازهای خود اقدام کند،اگرچه به حق و قانون تثبیت شده برای دیگران تعدی و تجاوز کند. در صورتی که خداوند متعال هیچ نیازی ندارد. همچنین ظلم ممکن است برای به دست آوردن منفعت‏ یا دفع ضرر به طور عام از خود بوده باشد،و بدیهی‏ است که هیچ یک دربارهء خداوند قابل تصور نیست و ممکن است اقدام به ظلم ناشی از جهل باشد،که این‏ امر هم دربارهء خداوند محال است. و کسانی که با نظر به ناگواریها و تلخیها و اضطرابها و زجر و شکنجه‏هایی که زندگی انسانها را فراگرفته‏ است در عدالت خداوندی تردید می‏نمایند،قطعا متوجه نیستند که آنها خواسته‏ها و تمایلات خود را که‏ در زندگانی می‏خواهند به آنها برسند و قوانین هستی‏ مانع از رسیدن به آنها می‏شود،ملاک عدالت‏ خداوندی تلقی می‏کنند،و هنگامی که به آنها نمی‏رسند و بیماریها و اضطرابها و ناگواریها به طور عام‏ به سراغشان می‏آیند حکم به عدم عدالت خداوندی‏ می‏دهند.اینان متوجه نمی‏شوند که با چنین حکم‏ نابجا،جهل خود را می‏ستایند و بر مبنای جهل خود هستی‏شناسی به راه می‏اندازد. اینان باید بدانند که برای شناخت نظم و قانون کلی‏ هستی،نخستین قدمی که باید بردارند،حذف‏ خواسته‏ها و لذایذ و تمایلات طبیعی‏ای است که نظم‏ قانون هستی بالاتر از آنها در جریان است.

6-به یاد خدا بودن.همان گونه که آگاهی از شخصیت و توجه به مدیریت آن،در وجود انسانی‏ حرکات و فعالیتها و حتی اراده‏ها و تصمیم‏گیریهای او را موافق احکام عقل و وجدان می‏کند،به ذکر خدا بودن‏ نیز موجب می‏شود که انسان همواره در همهء حرکات و فعالیتهای برونی و درونی خود چه در قلمرو فردی و چه‏ در عرصهء زندگی اجتماعی،اهداف و مسیرهایی را انتخاب کند که برای وجود او،خیر و کمال است.

7-انجام دادن تکالیف به طور کلی(به جای آوردن‏ واجبات و ترک محرمات)خواه به عنوان عبادات باشند، مانند اعمال و اذکاری که در نماز به جای می‏آورند و همچنین در اعمال حج و غیره،و یا اجتنابهایی که از بعضی چیزها باید صورت بگیرد،چنانکه در حال روزه و نیز مانند ترک همهء کارهایی که برای بعد مادی یا معنوی انسان ضروری برساند.با توجه به معانی و هدف‏ کلی از عبادات و دیگر تکالیف مربوط به نیازهای اولیه‏ و ثابت که گفته می‏شود،احکام مربوط به آنها ثابت و اولیه می‏باشند.همه می‏دانیم که انسان از آغاز تاریخ‏زندگی خود در هر شرایط و موقعیتی که قرار گرفته‏ است،همراه با برطرف کردن نیازهای مادی خود، اعمالی را به عنوان برطرف کنندهء نیازهای معنوی خود، انجام داده است و هر گاه دیده شود یک قوم و ملتی هیچ گونه اشتغال به اعمال عبادی نداشته است، باید فرهنگ آنان را مورد بررسی و دقت قرار بدهیم،در این صورت خواهیم دید که آنان برای اشباع کمال- گرایی و احساس برین تکلیف(که عبادت نامیده‏ می‏شود)اشتغالات فوق مادی محسوس را به‏ عنوان فرهنگ خاص جامعهء خود در زندگی خود وارد کرده و به آنها دلخوش داشته‏اند.مانند اخلاقیات تابو و نمودهای توتمی و...

ما در قدیمیترین اقوام و ملل،آثار خطی و غیر خطی‏ و همچنین به کمک تواریخ،انواعی از عبادات را می‏بینیم که طرق گوناگون ارتباط گرایشی انسانها را با خدا،با کمال وضوح اثبات می‏کند.اختلاف در کیفیتها و کمیتهای عبادات ناشی از عواملی خصوصی است که‏ هیچ منافاتی با ثابت بودن اصل عبادات ندارد،خداوند سبحان در قرآن مجید همین اصل را بیان فرموده است:

«لکل جعلنا منسکا هم ناسکوه»

[الحج آیهء 67] (برای هر امتی عبادتی قرار دادیم که آن را به جای‏ می‏آورند.)و

«کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین‏ من قبلکم لعلکم تتقون»

[البقره آیه 183](مقرر شده‏ است روزه برای شما همچنانکه مقرر شده بود برای‏ کسانی پیش از شما،باشد که تقوا بورزید.)و بدان‏ جهت که دین اسلام آن متن دین کلی الهی است که‏ خداوند برای بشر از حضرت نوح(ع)به این طرف به طور مشروح فرموده است و در زمان حضرت ابراهیم‏ خلیل(ع)به وسیلهء آن حضرت به همهء انسانها تبلیغ‏ شده است.از این رو هر عبادتی که در دین مقدس‏ اسلام مقرر شده،قطعی است که در متن کلی‏ دین الهی تشریع گشته است.خداوند می‏فرماید:

«شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان‏ اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین‏ ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه‏ من ینیب»

[الشورا آیه 13](خداوند برای شما،همان‏ دین را تشریع کرده است که به نوح توصیه کرده و آنچه‏ ما به تو وحی نمودیم و به ابراهیم و موسی و عیسی‏ توصیه کردیم،این است که دین را برپا دارید و در آن‏ پراکنده نشوید.سخت است برای مشرکین آن دینی که‏ شما به آن دعوت می‏کنید.خداوند هر کس را بخواهد به سوی خود برمی‏گزیند و هر کس را که به سوی او بازگشت کند هدایت می‏نماید).نیایش حضرت ابراهیم‏ خلیل(ع)که در قرآن آمده است،چنین است:

«ربنا انی‏ اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم‏ ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم‏ و ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون»

[ابراهیم آیهء 37] (ای پروردگار ما،من اولادم را در یک وادی بی‏آب و علف‏ در نزد خانهء محترم تو ساکن کردم، برای اینکه نماز برپا دارند،پس ای پروردگار ما،دلهایی‏ از مردم را به سوی آنان مایل کن و از میوه‏ها برای آنان‏ روزی فرما،باشد که سپاسگزار تو باشند).افزون بر اینکه‏ خداوند سبحان،هدف خلقت بشر را عبادت(به جا آوردن اعمالی که انسان را در جاذبهء کمال به حرکت در می‏آورد و شخصیت او را به ثمر می‏رساند)معرفی‏ فرموده است.بنابراین اصل قرار گرفتن بشر در ارتباط با خدا به عنوان عبادت،با تاریخ بشر وجود داشته است.

مادامی که انسان با موجودیت مادی و معنوی و مغزی و روانی‏ای که دارد،به وجود خود ادامه‏ بدهد،حکم وجوب عبادات و اجتناب از محرمات برای‏ او ثابت خواهد بود.

8-لزوم اکتساب اخلاق فاضله،احکام ثابته ناشی از این معنی،مربوط به شایستگی تخلق به اخلاق الله وتأدب به آداب الله است که بدون به دست آوردن آن، زندگی به هدف خود نخواهد رسید.به عنوان مثال:

1-تقویت عقل و دور داشتن آن،از آنکه در استخدام‏ «خود طبیعی»قرار بگیرد.

2-صاف و پاک نگهداشتن وجدان از رذایل و کثافاتی که آن را از فعالیت باز بدارد.

3-اجتناب از حسادت و رقابتهای ویرانگر.

4-صبر و تحمل در هنگام طغیان شهوات حیوانی و مهار کردن آنها بر مبنای قوانین مقرره.

5-صبر و تحمل در برابر آلام و ناگواریها.

6-داشتن شجاعت برای ابراز حق و دفاع از آن.

7-عفت و پاکدامنی با خودداری از زشتیها و انحرافها.

8-احساس اشتراک در خوشیها و ناخوشیها با دیگر افراد انسانی که در نتیجه انسان بپسندد به‏ خویشتن آنچه را که به دیگران می‏پسندد و نپسندد به دیگران آنچه را که به خود نمی‏پسندد.

9-اجتناب از خودخواهی در هر شکل که باشد.

10-اجتناب از عجب و خود بزرگ‏بینی و خود کوچک‏بینی.

11-خیرخواهی و خیراندیشی دربارهء دیگران.

12-حداکثر تکاپو در راه تحصیل معرفت.

13-اجتناب از ریاکاری.

14-احساس برین تکلیف و انجام آن،فوق‏ سوداگری.

15-اخلاص در عمل و...

ثابتها در ارتباط انسان با جهان‏ هستی.این ثابتها هم بر دو قسمند:

قسم اول ثابتها در ارتباط انسان«چنانکه هست»با جهان هستی.قسم دوم ثابتها در ارتباط انسان«چنانکه‏ باید»با جهان هستی.

قسم یکم:ثابتها در ارتباط انسان«چنانکه هست» با جهان هستی:1-جهان هستی برای انسانها نمایشهای مختلف دارد و ملاک اختلاف نمایشها، چگونگی مغزی و روانی انسان است یعنی هر اندازه مغز انسانی رشیدتر باشد،به واقعیات بیشتر و همه‏ جانبه‏تری دست می‏یابد.

نمایش یکم:برای کسانی است که به رشد مغزی‏ نرسیده‏اند و از دنیا جز نمودها و اشکال و اجسامی‏ محدود که در مسیر دید و زندگی‏شان قرار می‏گیرند چیزی دیگر نمی‏بینند:

ماند احوالت بدان طرفه مگس‏ کاو همی پنداشت خود را هست کس

از«خودی»سرمست گشته با شراب‏ ذره‏ای خود را شمرده آفتاب

وصف بازان را شنیده در زمان‏ گفته من عنقای وقتم بی‏گمان

آن مگس بر برگ کاه و بول خر همچو کشتیبان همی افراشت سر

گفت من دریا و کشتی خوانده‏ام‏ مدتی در فکر آن می‏مانده‏ام

اینک این دریا و این کشتی و من‏ مرد کشتیبان و اهل رأی و فن

بر سر دریا همی راند او به عمد می‏نمودش این قدر بیرون ز حد

بود بی‏حد آن چنین نسبت بدو آن نظر کاو بیند او را راست کو؟

عالمش چندان بود کش بینش است‏ چشم چندین بحر هم چندینش است

صاحب تأویل باطل چون مگس‏ وهم او بول خر و تصویر خس

چون تو جزء عالمی پس ای مهین‏ کل آن را همچو خود دانی یقین

چون تو برگردی و برگردت سرت‏ خانه را گردنده بیند منظرت

ور تو در کشتی روی بر یم روان‏ ساحل یم را همی بینی دوان

گر تو باشی تنگدل از ملحمه‏ تنگ بینی جو دنیا را همه

ور تو خوش باشی به کام دوستان‏ این جهان بنمایدت چون بوستان

ای بسا کس رفته تا شام و عراق‏ او ندیده هیچ جز کفر و نفاق

وی بسا کس رفته تا هند و هری‏ او ندیده جز مگر بیع و شری

طالب هر چیز ای یار رشید جز همان چیزی که می‏جوید ندید

چون ندارد مدرکی جز رنگ و بو جملهء اقلیمها را گو بجو

گاو در بغداد آید ناگهان‏ بگذرد از این سران تا آن سران

از همه عیش و خوشیها و مزه‏ او نبیند غیر قشر خربزه

که بود افتاده در ره یا حشیش‏ لایق سیران گاوی یا خریش

خشک بر میخ طبیعت چون قدید بستهء اسباب و جانش لا یزید

نمایش دوم-برای کسانی که با آن مقدار از اجزای‏ عالم هستی که در ارتباط قرار می‏گیرند،از روابط و قوانین و ارزشهای آن اجزا نیز آگاهیهایی به دست‏ می‏آورند.بدیهی است که دنیا برای این گروه نمایشی‏ عالیتر دارد،ولی این گروه هم نه از همهء سطوح و ابعاد واقعیات آن اجزا و قوانین اطلاعی دارند و نه از ارتباط آنها با دیگر موجودات جهان هستی.

نمایش سوم-برای کسانی است که با به فعلیت‏ رساندن استعداد گسترش«من»بر جهان هستی از راه‏ تهذب و تصفیهء درون-یک اشراف اجمالی به جهان‏ هستی پیدا کرده و فروغ و جمال و عظمتی حیرت‏انگیز در آن مشاهده می‏کنند.

نمایش چهارم-نمایش محقر و ناچیز در برابر جهان‏ ماورای طبیعت است.هر کسی که توانسته باشد به‏ وسیلهء تربیتهای معنوی و صفای درون گام به فوق‏ عرصهء ماده و مادیات بگذارد معنای این را خواهد فهمید که:

ای خدا،جان را تو بنما آن مقام‏ کاندران بی‏حرف می‏روید کلام

تا که سازد جان پاک از سر قدم‏ سوی عرصهء دور پهنای عدم

عرصه‏ای بس با گشاد و با فضا کاین خیال و هست زو یابد نوا

تنگتر آمد خیالات از عدم‏ زان سبب باشد خیال اسباب غم

باز هستی تنگتر بود از خیال‏ زان شود در وی قمر همچون هلال

باز هستی جهان حس و رنگ‏ تنگتر آمد که زندانی است تنگ

علت تنگی است ترکیب و عدد جانب ترکیب حسها می‏کشد

از آن جهت که انسان از ابعاد مادی و مختصات وجود طبیعی و روانی و روحی خود جزئی از عالم هستی است‏ و او با انواعی مختلف از قوانین،با این عالم در ارتباط است،بنابراین یکی از ضروریترین وظایف انسان آگاه‏ این است که بداند ارتباط وجود و شؤون وجودی او و همهء افراد نوع او با جهان هستی چیست؟بدیهی است‏ که در این فعالیت فکری با یک توجه لازم،به تعدادی‏اصول ثابت می‏رسد که ذاتا قابل تغییر و دگرگونی‏ نمی‏باشند.از آن جمله:

2-انسان در صحنهء قوانین و تفاعلات اجزا و روابط جهان طبیعت به دنیا می‏آید و پس از گذراندن سالیان‏ زندگی که با تکاپو و تأثیر و تأثر با عالم طبیعت سپری‏ می‏شود،از این دنیا چشم می‏پوشد.

3-شؤون و قوانین طبیعت در او تأثیر می‏گذارد- روشناییها و تاریکیها،سرما و گرما نیاز انسان در رسیدن‏ به نتیجه و به کار و تلاش مناسب-عوامل نیرومند طبیعت گاهی مزاحم زندگی اوست.عوامل فراوانی از طبیعت میدان را برای زندگی بشر آماده می‏سازد. انسان می‏تواند از طبیعت تقلید کند یا برداشتهای‏ مفیدی از طبیعت به دست آورد.

4-عالم طبیعت با موجوداتی که دارد آمادهء بهره‏برداری مستقیم یا غیر مستقیم به کمک وسایل‏ برای زندگی انسانهاست،اگر دیوانه‏وار آن را مختل‏ نکند.

5-انسان با زیباییهای محسوس در طبیعت انس و الفت داشته و در برابر آنها انبساط پیدا می‏کند.

6-انسان با مشاهدهء شکوهی که در دیدگاه خود در عالم طبیعت دارد،انبساطی والاتر را در درون خود درمی‏یابد.

7-انسان به وسیلهء استعداد اشراف و احاطه‏ای که‏ دارد،می‏تواند-ولو به طور اجمال-به جهان هستی‏ اشراف پیدا کند و از دیدگاه جهان‏بینی دربارهء آن، احکام فلسفی صادر کند.این استعداد از عالیترین‏ نهادهای انسانی است که به جهت فراوانی آن در افراد نوع انسانی مورد اهمیت قرار نمی‏گیرد. انسان با این استعداد شگفت‏انگیز است که با نیروهای ماوراء الطبیعی خود آشنایی پیدا می‏کند.

عقل ما بر آسیا کی پادشا گشتی چنین‏ گرنه عقل مردمی از کل خویش اجزاستی

(ناصر خسرو علوی)

8-انسان به وسیلهء استعداد قانونیابی خود،جهان‏ هستی را قانونمند می‏یابد و با این استعداد است که تا کنون به کشف این همه قوانین در طبیعت نایل آمده‏ است.

9-جهان هستی با چهرهء قانونمندی و شکوه‏ ملکوتی خود،انسان را به دریافت معنایی والا در پشت‏ پردهء خود به شدت تحریک می‏کند.

10-جهان هستی با کمال عظمتی که دارد،در برابر قدرت روحی انسان توانایی مقابله ندارد.همه‏ می‏دانیم که انسان در حال توجه شدید به خدا،انقطاع‏ کلی از جهان هستی پیدا می‏کند.در این حال انسان‏ چنان اوج می‏گیرد که همهء جهان برای او مانند یک‏ نمود ناچیز مطرح می‏شود و به عکس،اگر انسان به‏ هر یک از اجزا و شؤون این دنیا به طور کامل دل ببندد از همان مورد با شکست قطعی مواجه می‏گردد.

11-یکی از مهمترین اصول ثابته که انسان در ارتباط با جهان هستی دارد،انعکاس جهان عینی یا وجود اجمالی جهان عینی در درون اوست.این اصل را به چند صورت می‏توان در نظر گرفت:

الف:انسان،به اصطلاح ادبی در درون خود دارای‏ آن جام جهان‏بین است که به وسیلهء آن،عکسی از جهان عینی را در آیینهء درون خود مشهود می‏کند و این‏ شهود غیر از اشراف است که در شمارهء 6 بیان کردیم. زیرا انسان در حال اشراف،نخست جهان عینی را در دیدگاه خود تعین می‏دهد و سپس به آن اشراف پیدا می‏کند،یا به عکس،یعنی نخست به جهان‏بینی اشراف‏ پیدا می‏کند،آنگاه به آن تعین می‏دهد و ممکن است‏ هر دو جریان همزمان واقع شوند.

ب:انسان در برخی از حالات روانی،جهان حقیقی‏ را در درون خود می‏بیند و جهان برونی عینی را صورت‏ یا عکسی از آن تلقی می‏کند.این حالت در برخی از ابیات مثنوی چنین مطرح شده است:

شد ز جیب آن کف موسی ضوفشان‏ کان فزون آمد ز ماه آسمان

تا بدانی کاسمانهای سمی‏ هست عکس مدرکات آدمی

عارفی در باغ از بهر گشاد عارفانه روی بر زانو نهاد

پس فرو رفت او به خود اندر نغول‏ شد ملول از صورت خوابش فضول

که چه خسبی آخر اندرزی نگر این درختان بین و آثار خضر

امر حق بشنو که گفته است انظروا سوی این آثار رحمت آر،رو

گفت آثارش دل است ای بلهوس‏ آن برون آثار آثار است و بس

باغها و سبزها در عین جان‏ بر برون عکسش چو در آب روان

آن خیال باغ باشد،اندر آب‏ که کند از لطف آن آب اضطراب

باغها و میوه‏ها اندر دل است‏ عکس لطف آن بر این آب و گل است

گر نبودی عکس،آن سرو سرور پس نخواندی ایزدش دار الغرور

این غرور آن است یعنی این خیال‏ هست از عکس دل و جان رجال

جمله مغروران بر این عکس آمده‏ بر گمانی کاین بود جنتکده!

می‏گریزند از اصول باغها بر خیالی می‏کنند آن لاغها

چونکه خواب غفلت آیدشان به سر راست بینند و چه بودت از نظر

باده در جوشش گدای جوش ماست‏ چرخ در گردش اسیر هوش ماست

پ-جهانی با عظمت‏تر از جهان عینی در درون انسان‏ نهفته است،این مطلب از بیتی که به‏ امیر المؤمنین(ع)منسوب است استفاده می‏شود:

اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

(آیا گمان می‏کنی تو یک جثه کوچک هستی!در حالی‏ که جهان بزرگتری در درون تو نهفته است).

یک بیت از مولوی(از خود ای جزئی ز کلها مختلط/ فهم می‏کن حالت هر منبسط)قابل تطبیق به کلام‏ امیرالمؤمنین(ع)است که در بالا آوردیم.و به هر معنی که این رابطه را در نظر بگیریم،فوق العاده با اهمیت است.

اصول ثابته‏ای که از این رابطه می‏توان استفاده کرد نیز بسیار مهم است،از آن جمله:اهمیت دادن به‏ سرمایه‏های درونی انسانی و شناخت آنها که جامع- ترینشان خودشناسی است.و این اصل در منابع اسلامی‏ سخت مورد تأکید قرار گرفته است.تا آن جا که از پیامبر اکرم(ص)نقل شده که آن حضرت فرموده‏ است:«من عرف نفسه فقد عرف ربه»(هر کس خود را شناخت خدایش را شناخت).

12-از یک جهت رابطهء انسان با جهان هستی مانند ارتباط او با کوههایی است که هر صدایی را ایجاد کند، به خود او برمی‏گردد،آیا جهان هستی همانند کامپیوتری بزرگ نیست؟

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا

در یکی از روزهای اخیر،یک دانش پژوه تکاپوگر در تحقیقات کامپیوتری در دانشکده فیزیک دانشگاه‏ تهران(آن روز که این جانب در آن جا دربارهء قانون علیت‏ و تحولاتی که در طول تاریخ دیده است،سخنرانی‏ می‏کردم)به این جانب گفت:«من از شما وقتی‏ می‏خواهم که شما را ببینم.»با موافقت طرفین ساعتی‏ برای دیدار معین‏ شد.ایشان در همان ساعت به منزل این جانب آمدند و گفتند:«من در امور کامپیوتری اشتغال دارم و اخیرا مطلبی به ذهنم رسیده است،می‏خواهم آن را با شما در میان بگذارم،و آن این است که این جهان‏ مانند کامپیوتری است که انسان‏ هر اطلاع و یا هر واحدی را وارد آن دستگاه کند، قطعا در فعالیتهای آن کامپیوتر وارد شده و در نتایجی‏ که به دست خواهد آمد-خواه انسان بخواهد آن را فراموش کند یا در یادش باشد،به حساب بیاورد یا نیاورد-وجود پیدا خواهد کرد.

بیانات ایشان به طور کلی قانع کننده بود و همان منشأ اصلی،آن اصل ثابت را توضیح می‏داد که از قرون و اعصار گذشته با بیانات گوناگونی،تحت عنوان‏ «هر عملی در جریان هستی عکس‏العملی دارد»مطرح‏ شده است.این اصل بر منابع فراوان اسلامی مستند است که عقل آن را تأیید می‏کند.حال هر حکم وجدانی‏ و عقلی مستند به این منشأ است،ثابت و اولی می‏باشد. این تمثیل،قضیهء بسیار مفید دیگری را به یاد می‏آورد و آن این است که تا پیش از کشف و به کار بردن‏ امواجی که عامل انتقال اعراض-به اصطلاح فلسفه و منطق از جایی به جایی دیگر می‏باشند،حتی بیشتر دانشمندان هم می‏گفتند:«اعراض قابل نقل و انتقال‏ نیستند»در صورتی که منابع اسلامی خبر از تجسم‏ اعمال در روز قیامت می‏دهند،پس از به کار افتادن‏ رادیو و تلویزیون،حقیقتی که اسلام مطرح کرده‏ بود،برای همگان قابل قبول و یکی از دلایل الهی بودن‏ این دین تلقی شد.حال پس از به کار افتادن دستگاه‏ کامپیوتر این حقیقت که جهان هستی آنچه را از انسان‏ بروز می‏کند نه تنها محو و نابود نمی‏سازد،بلکه با اشکال و نمودهای گوناگون به عنوان نتیجه یا معلول آن‏ چیزی که به آن کامپیوتر بزرگ داده است،تحویل‏ می‏گیرد،روشن می‏شود.

قسم دوم-ثابتها در ارتباط انسان«چنانکه باید» با جهان هستی-این ثابتها بر دو نوعند:مادی و معنوی

نوع اول:انسان در ارتباط با جهان هستی،عوامل‏ مرتفع شدن نیازهای مادی خود را در طبیعت می‏بیند و برای رفع نیازهای مذکور،بایدهای خود را تشخیص‏ می‏دهد و آنگاه به فعالیتهای مناسب در جریان مذکور می‏پردازد.اصولی که در این جریان به او کمک می‏کند، هر چند که در گذرگاه تحولات و بروز نیازهای جدید و از بین رفتن برخی از نیازهای معمولی،قابل تغییر و دگرگونی می‏باشد،با این حال،اصول عمومی‏تری که‏ فوق اصول متغیر قرار دارد به بقا و استمرار خود ادامه‏ می‏دهند،مانند اصل ضرورت تولید مناسب استهلاک، اصل عرضه و تقاضای مواد استخراج شده از طبیعت، اصل ضرورت مصرف در حدود نیاز و اصل تقدم بر- آوردن نیازهای ضروری بر نیازهای تجملی و اصل‏ زیباسازی محیط طبیعی که انسان در آن زندگی‏ می‏کند و...

بدیهی است که احکام موضوعه برای محافظت به‏ اصول مذکور ثابت و اولی باشند.

نوع دوم-انسان در این ارتباط به کمک حواس و عقل و وجدان و راهنمایی پیامبران و صاحبنظران‏ متعهد باید آن اصول را که به صلاح انسان و بایستگی‏های او در بهره‏برداری معنوی از جهان هستی‏ است،بیاموزد،از آن جمله:

1-اصل ضرورت نگرش به این دنیا از دیدگاه آیات‏ الهی که با این چهره هدفدار بودن خود را برای انسانها اثبات می‏کند.

2-اصل لزوم ذخیره‏سازی از این دنیا برای سرای‏ ابدی که سرنوشت همهء انسانها به آن ختم می‏شود.

3-اصل تلقی کردن این دنیا همانند یک معبد بزرگ با نیت عضویت در مجموعه‏ای از موجودات‏ انسانی و غیر انسانی که رو به هدف اعلا پیش می‏روند.

4-اصل تلقی کردن این دنیا به منزلهء تجارتخانهء بسیار سترگ که امروز،روز کار و کوشش است و فردا سود بردن.یا مزرعه،که امروز روز کشت و کار است و فردا روز جمع کردن محصول.

ثابتها در ارتباط انسان با افراد همنوع خود:

این ثابتها هم بر دو قسم اساسی تقسیم می‏شوند:

قسم اول:ثابتها در ارتباط انسان چنانکه هست با افراد همنوع خود:انسان در ارتباط قسم اول اصول‏ ثابت فراوانی دارد که هر اندازه آگاهی فرد و جامعه و گردانندگان جامعه دربارهء آنها بیشتر و بهتر بوده باشد، بدیهی است که به همان اندازه از امتیازات آنها بهتر برخوردار خواهند بود:

1-رابطهء نسبی مانند پدر و فرزند،مادر و فرزند. برادری و خواهری 2-رابطهء سببی،روابط ناشی از ازدواج 3-نژادی 4-جغرافیایی 5-حقوقی 6- فرهنگی 7-سیاسی 8-کشوری 9-قاره‏ای 10- جهانی(اشتراک در نوع)11-مدیریت 12- تعاون 13-تعلیم و تربیت 14-مهر و محبت نوعی‏ 15-انتفاع 16-مهر و محبت شخصی‏ 17-رقابت سازنده 18-رقابت و تضاد ویرانگر 19- کارگری و کارفرمایی 20-راهنمایی

قسم دوم-ثابتها در ارتباط انسان«چنانکه باید»با افراد همنوع خود-اصول ثابته در این قسم بسیار فراوان است.از آن جمله:1-اصول ثابتهء مذهبی 2- اصول ثابتهء حقوقی 3-اصول ثابتهء سیاسی 4-اصول‏ ثابتهء اخلاقی.

1-اصول ثابتهء مذهبی-ریشه‏دارترین اصولی که در ارتباط انسانها با یکدیگر باید مراعات شود عبارتند از: الف-تعاون و همیاری در همهء شؤون مادی و معنوی:

دین کلی الهی که همهء ادیان آسمانی از آن پیروی‏ می‏کنند،اصل لزوم تعاون و همیاری را اکیدا مطرح‏ می‏کنند،به طوری که می‏توان گفت:هر کس چنین‏ اصلی را منکر شود یا آن را مورد تردید قرار بدهد،در حقیقت رکنی بسیار با اهمیت از دین را انکار و یا آن را مورد تردید قرار داده است.اهمیت این اصل را می‏توان‏از این نکته استنباط کرد که اگر ما نتوانیم این اصل را از دین استفاده کنیم،هیچ گونه دلیلی برای اثبات‏ ضرورت تعاون و همیاری میان افراد نوع انسانی در برابر ادعاهای طرفداران تنازع بقا نخواهیم داشت.

ب-احترام انسان و انسانیت:انسان بدان جهت که‏ انسان است و مورد تکریم خداوند است شایستهء احترام‏ است،خواه این احترام نفعی برای مراعات کننده اصل‏ مذکور داشته باشد یا نداشته باشد،همچنین خواه‏ ضرری را از وی برطرف کند یا نکند.

ج-قوانین و مقرراتی‏ که برای تنظیم حیات مادی یا تکاملی حیات معنوی‏ انسانی وضع می‏شود،از هر مقام قانونگذاری که باشد اگر واقعا برای مصلحت افراد در زندگی جمعی باشد، واجب الاتباع می‏باشد.خود این اصل یکی از اصول‏ ثابته است،اگر چه آن قوانین و مقررات که بر مبنای‏ همین اصل وضع و تدوین می‏شود شامل قضایای‏ دائمی و متغیر می‏باشد.

د-اصل لزوم دفاع از حیات انسانها،مگر در مواردی‏ که خود انسان حیات خود را از قابلیت دفاع ساقط کند. مانند کسانی که مرتکب افساد فکری یا مادی در جامعه‏ شوند.در این صورت قطعی است که چنین شخصی اگر قابل اصلاح نباشد باید از بین برود.

2-اصول ثابته حقوقی:در امتداد تاریخ حیات‏ جمعی انسانها،تعدادی قابل توجه مواد حقوقی که‏ مستند به اصول ثابته است وضع و تدوین شده و در حفظ روابط افراد و گروههای اجتماعی-به طوری که‏ زندگی جمعی میسر شود-تأثیری بسزا داشته است. حقوق و قوانین فطری یا به اصطلاح دیگر حقوق‏ طبیعی از این مقوله است.این قسم از حقوق و قوانین‏ که مستند به اصول ثابته فطرت و طبیعت اصلی انسان‏ است،پایدار و ثابت بوده و در اغلب جوامع بشری و در بیشتر دورانها مورد تبعیت و اجرا بوده است.مانند:

الف-اصل آزادی مسؤولانه،ب-اصل مالکیت‏ محدود،پ-اصل تلازم کار و مزد،ت-اصل مساوات‏ در برابر قوانین و دادرسی،ث-اصل دفاع از حیات‏ شایسته،ج-اصل تبعیت از اخلاق به معنای خاص آن‏ که می‏باید مبنای همهء حقوقهای طبیعی و وضعی تلقی‏ شود.

این اصل مستند به آرمان و ایده‏آل«حیات معقول» است که همهء انسانها آن را در درون خود اگر چه غالبا ستمکاران و خودکامگان برای اشباع خودپرستیها که‏ هدف زندگی آنان است،از به فعلیت رسیدن این آرمان‏ و ایده‏آل حیاتی مانع به وجود می‏آورند،ولی آنچه‏ مشاهدات و تجارب متنوع در زندگی انسانها در طول‏ تاریخ نشان می‏دهد،این است که آرمان و ایده‏آل‏ مذکور از درون بشر نابود نمی‏شود،بلکه از فعالیت‏ مؤثر می‏افتد.دو دلیل قطعی برای اثبات اصول ثابتهء حقوقی داریم:

دلیل اول:انتقال حقوق از جامعه‏ای به جامعه یا جوامع دیگر است که در طول تاریخ به فراوانی دیده‏ می‏شود.

دلیل دوم:ایدهء تدوین حقوق جهانی که از گذشته‏های بسیار دور به طور متفرق در مغزهای‏ متفکران بزرگ وجود داشته و در دین اسلام تقریبا با صراحت قابل توجه-اگر چه نه به طور رسمی و سیستماتیک-در سال 1948 میلادی رسما به جوامع عرضه شده است.اگر چه برخی‏ از مواد حقوق بشر که فرهنگ غربی در خود دارد،مورد قبول همهء جوامع بشری نیست.محتوای مطالبی که‏ در ذیل می‏آوریم قاطعیت هر دو دلیل را اثبات می‏کند.

پی‏نوشت:

(12)-این الهیات به وسیله فیلون اسکندری(متولد 20 یا 30 ق. م،وفات 54 ب.م)مطرح شده است.